

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث روایات

روایت بعدی، حدیث یازدهم باب سیام از ابواب مقدمات طلاق و شرایط طلاق است در جلد 22 وسائل الشیعة است. وعن أبيه، عن حسين بن احمد مالكي، عن عبدالله بن طاووس، صدوق این روایت را در معانی الاخبار از والدش نقل می‌کند و والد صدوق از حسین بن احمد، که ظاهراً این شخص حسن بن احمد باشد و نه حسین بن احمد، از عبدالله بن طاووس؛ در مورد مرحوم صدوق و والدشان که بحثی نیست.

حسن بن احمد از اصحاب امام عسکری (ع) است و مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه‌ای که بر رجال استرآبادی دارد، او را توثیق کرده و فرموده: حسن بن احمد مالک اشعری قمی ثقة است که مورد توثیق واقع شده است.

عبدالله بن طاووس از اصحاب امام هشتم (ع) است، منتها مرحوم علامه در خلاصه فرموده است: لم اذكر له على تعديل ظاهر و لا على جرح نسبت به عبدالله بن طاووس نه تعدیل و نه جرحی را پیدا نکردیم بل علی ما یترجح به انه من الشيعة. بنابراین، مشکل این روایت فقط در عبدالله بن طاووس است که تصریح به توثیقی راجع به او نیست. قلت لابی الحسن الرضا (ع) عبدالله بن طاووس به امام هشتم می‌گوید: إن لی ابن اخ زوجته ابنتی پسر برادری دارم که دخترم را برای او تزویج کردم وهو یشرّب الشراب و او شراب‌خوار است و یكثر الذکر الطلاق دائماً هم می‌گوید که تو مطلقه هستی؛ دائماً صیغه طلاق را برای او جاری می‌کند، فقال حضرت فرمودند ان کان من اخوانک فلا شیء علیه اگر از اخوان توسست، یعنی از شیعیان است، این ذکر طلاقش اعتباری ندارد و اثری بر آن مترتب نیست وإن کان من هولاء اگر از اهل سنت هست فأبئنها منه دخترت را از این مرد جدا کن؛ فانه عني الفراق این جمله به منزله تعلیل برای فأبئنها است؛ حضرت می‌فرماید حال که این آدم ذکر طلاق را زیاد دارد، مثلاً در يك مجلس واحد می‌گوید انت طالق ثلاث، تو دخترت را از او جدا کن. این جدا کردن ظهور در این دارد که این دختر دیگر بر او حرام است؛ و بعد خود حضرت تعلیل آورده است که فانه این شخص عني الفراق فراق را نیت کرده است. قال: قلت: عبدالله بن طاووس به امام رضا (ع) عرض می‌کند أليس قد روی عن أبي عبدالله (ع) أنه قال: إياكم والمطلقات ثلاثاً فی مجلس از جد شما امام صادق (ع) روایت شده که از زن‌هایی که سه طلاقه شده‌اند در يك مجلس بپرهیزید؛ یعنی نمی‌توان با آنها ازدواج کرد فانهن نوات الازواج چراکه اینها صاحبان شوهر هستند؛ حضرت در جواب فرمودند: ذلك من إخوانکم آنچه که جد ما فرموده مربوط به اخوان شماست لا من هولاء نه اهل سنت؛ إنه من دان بدین قوم لزمتهم احکامهم.

باز امام (ع) يك کبرای کلی را در ذیل روایت فرموده‌اند که هر کسی يك دینی را پذیرفت، ملتزم است که احکام آن دین را هم بپذیرد. مرحوم صاحب وسائل در ذیل این روایت دارد: ورواه الكشي في الكتاب الرجال عن محمد بن الحسن البندار عن حسن بن احمد المالكي و این هم قرینه می‌شود بر اینکه روای همانگونه که عرض شد، «حسن بن احمد» است و نه «حسین بن

احمد». قبل از این که بخواهیم نتیجه این روایت را بیان کنیم، يك روایت دیگری در همین باب وجود دارد و آن حدیث نهم و دهم است: وباسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله العلوى عن أبيه، قال سألت أبا الحسن الرضا(ع) عن تزويج المطلقات ثلاثاً سند مرحوم شيخ به محمد بن احمد بن يحيى سند درستی است؛ احمد بن محمد از الفاظ و اسامی مشترك در میان افراد بسیاری است، و با مراجعه به مشایخ روات انسان می‌تواند میان آنها تمیز دهد؛ در اینجا منظور از «احمد بن محمد» یا احمد بن محمد بن اشعری قمی است یا احمد بن محمد بن خالد برقی است که هر دو توثیق شده‌اند. اما جعفر بن محمد بن عبدالله توثیق ندارد. قال سألت أبا الحسن الرضا(ع) عن تزويج المطلقات ثلاثاً فقال لي ان طلاقكم لا يحل لغيركم حضرت فرمود اگر این سه طلاق در بین خود شما واقع می‌شد، اثری نداشت و برای غیر شما حلال نیست؛ وطلاقهم يحل لكم اما اگر این سه طلاقه را خود اهل سنت دادند، برای شما حلال است لانكم لا ترون الثلاث شيئاً و هم يوجبونها چون شما برای سه طلاقه اثری را قائل نیستید اما اهل سنت سه طلاقه را سبب قرار می‌دهند برای طلاق واقعی.

اما نکته‌ای که وجود دارد، این است که مرحوم صاحب وسائل در ذیل این روایت نوشته است: ورواه الصدوق مرسلأ و زاد؛ مرحوم صدوق این حدیث را به صورت مرسله نقل کرده است و بدان اضافه کرده است: وقال(ع) من كان يدين بدين قوم لزمته احكامهم. در اینجا يك بحثی در رجال راجع به مراسلات مرحوم صدوق وجود دارد، و آن این که مشهور این روایات را نمی‌پذیرند و می‌گویند مراسلات مرحوم صدوق هم مانند سایر مراسلات است؛ اما برخی مثل مرحوم محقق بروجردي و مرحوم امام و مرحوم والد(رضوان الله تعالی علیهم) تفصیل می‌دهند بین مراسلاتی که مرحوم صدوق بنحو مجهول بیان می‌کند و بین مراسلاتی که با اسناد صریح و معلوم بیان می‌کند؛ بدین صورت که اگر مرحوم صدوق در مورد يك روایتی گفت «رُوی» آن را نمی‌توانیم بپذیریم، اما اگر گفت «قال» معلوم می‌شود که این روایت حتماً از امام(ع) صادر شده است و صدوق اطمینان به صدورش داشته که اسناد قطعی داده است؛

ما نیز به تبع این بزرگان همین تفصیل را قائل هستیم و در موارد مختلف فقه از آن استفاده کردیم و آثار زیادی هم دارد که یکی از آنها مانحن فیه است که مرحوم صدوق اسناد را در اینجا بنحو قطعی ذکر می‌کند. سه روایت در اینجا هست؛ البته ما نمی‌خواهیم ادعا کنیم که این سه روایت يك روایت است، چون علاوه بر آن که راوی اول فرق می‌کند، مضمون هم يك مقداری فرق می‌کند؛ اما این را هم عرض کنم که در کتاب میراث وسائل الشیعه در بحث میراث مجوسی، باب اول، حدیث سوم نیز این تعبیر آمده است که إن كل قوم دانوا بشيء يلزمهم حكمه هر قومی که اعتقاد به يك شيء دارند، حکم همان شيء را ملزم هستند و باید بدان عمل کنند. نکات موجود در روایات فوق نکته اول این است که ما نمی‌توانیم بگوئیم خبر جعفر بن محمد بن عبدالله خبر معتبری است چون توثیق ندارد، مگر اینکه بگوئیم مشهور به این روایت عمل کردند و جبران ضعف سند می‌شود.

آیا از این خبر استفاده می‌شود که اگر سنی زوجه خودش را سه طلاقه کرد، امام می‌خواهد بفرماید این طلاق صحیح است؛ کلمه فأبناها در چه چیزی ظهور دارد؛ آیا ظهور در این دارد که این طلاق صحیحاً واقع شده است یا اینکه نه، امام می‌خواهد بفرماید این طلاق ولو طلاق فاسدی است - معنای طلاق فاسد این است که این زن هنوز زوجه اوست - اما امام(ع) توسعه للشیعه می‌فرماید که ازدواج با این زن مباح است؛ ما در بحث دیروز گفتیم که مرحوم آقای حکیم(قدس سره) از مجموع روایات این ادعا را دارند و ادعای ایشان نسبت به روایت علی بن ابی حمزه درست است؛ اما در این روایت، به نظر ما مدعای ایشان درست نیست کلمه «فأبناها» ظهور در این دارد که این زن بر او حرام است؛ و عبارت «فانه عني الفراق» تحلیل برای این است؛ یعنی همین که این مرد نیت فراق کرده و فکر می‌کند که به این طریق فراق حاصل است، حرمت واقع شده و این زن دیگر زوجه او نیست.

به نظر می‌رسد که از این روایت، خلاف مدعای مرحوم آقای حکیم استفاده می‌شود و بزرگان مثل والد راحل ما(رضوان الله علیه) در قواعد فقهیه خلاف نظر مرحوم آقای حکیم را دارند؛ ایشان می‌فرمایند: از روایات مجموعاً استفاده می‌شود که اگر سنی زوجه خودش را سه طلاقه کرد، این طلاق صحیحاً واقع شده است و آثار صحت باید بر آن بار شود، نه اینکه بگوئیم طلاق فاسد

و زوجیت برقرار است، اما برای شیعه يك اباحه ظاهریه دارد. نکته دوم: می‌آییم روی آن کبرای کلی که امام(ع) در ذیل روایت فرموده است **من دان بدین قوم لزومه احکامهم**؛ حالا این را با آن حدیث مرسله صدوق که داشت **من کان یدین بدین قوم بگویم** دو تعبیر است یا آنچه که در کتاب میراث هم آمده است **ان کل قوم دانوا بشیء** که البته بعید هم نیست اینها یکی باشند، بر اساس این نکته که غالب روایات ما نقل به معناست و نه اینکه نقل به عین الفاظ باشد؛ حالا در این جهت فرق نمی‌کند که الآن بخواهیم استفاده کنیم. **من دان بدین قوم** اطلاق دارد، و «دین» مذهب اهل سنت و اهل ذمه همه را شامل می‌شود؛ اگر اهل ذمه معتقد باشند که طلاق نیاز به عده ندارد، که الآن مسلمانهایی که در خارج کشور به سر می‌برند، یکی از سؤالاتشان این است که اگر يك زن مسیحی از شوهرش جدا شد، آیا باز باید صبر کنیم که عده او تمام شود؟

روی قاعده الزام، در اینجا عده لازم نیست. یا مثال دیگر اینکه طبق فتوای مشهور متقدمین ما ازدواج با رشیده باکره محتاج به اذن اب است، حالا اگر مسیحی یا یهودی - روی این مبنا که ازدواج دائم با آنها صحیح باشد یا مشهور که می‌گویند ازدواج موقت با آنها صحیح است - معتقد باشند که اذن پدر لازم نیست، در اینجا می‌توان با این دختر ازدواج کرد. قاعده الزام شامل تمام اینها می‌شود. طبق روایت علی بن ابی حمزه که دارد «**الزمهم**»، ضمیر «هم» مربوط به اهل سنت است و ما وجهی برای تعدی نداشتیم؛ اما تعبیر «**من دان بدین قوم**» هم اهل سنت را شامل می‌شود، هم کتابی را شامل می‌شود و بعید هم نیست که بگویم حتی قوانین و ادیان غیر سماوی را هم شامل می‌شود. پس، می‌بینید که این دو سه روایت چقدر دایره قاعده الزام را توسعه می‌دهد؛ نسبت به سنی و غیر سنی تماماً شامل می‌شود.

اما اعتقاد برخی از فقها بر این است که فقط شیعه می‌تواند قاعده الزام را نسبت به دیگران جاری کند؛ یعنی این يك قاعده‌ای است که ائمه معصومین(ع) تخفیفاً للشیعة بیان کرده‌اند. بالاخره ملاحظه کردند که این مذهب الی یوم القیامه می‌خواهد باقی بماند و شیعیان می‌خواهند با سایر مذاهب مراد و همزیستی داشته باشند؛ باید راهکارهایی باشد که اینها گرفتار حرج نشوند. حال قائل هستند که شیعه می‌تواند این قاعده الزام را نسبت به دیگران جاری کند، اما اگر دو نفر یکی حنفی و یکی مالکی، یا یکی سنی و دیگری مسیحی، سنی بخواهد قاعده الزام را نسبت به دیگری جاری کند، نه، امکان ندارد. نکته سوم: در روایت علی بن ابی حمزه گفتیم که کلمه «رجل» در **أزوجه الرجل** اطلاق دارد؛ ممکن است کسی ادعا کند که انصراف به شیعه دارد و بعید هم نیست، اما نمی‌توان بر آن اعتماد کرد. ببینیم در این روایت آیا این نکته استفاده می‌شود یا نه؟ **من دان بدین قوم لزومه احکامهم** از این نظر که الزام کننده چه کسی باشد، اطلاق دارد؛ یعنی این يك قاعده و کبرای کلی است و اختصاص به شیعه هم ندارد؛ حتی اهل سنت با مذاهب مختلف می‌توانند این قاعده را پیاده کنند. اگر حنفی قائل باشد که در معامله‌ای شرطی معتبر نیست، این می‌تواند بر طبق آن مذهب او را مؤاخذه کند؛ مثلاً شافعی معتقد است که اگر مشتری می‌خواهد جنسی را بخرد، باید برای مشتری جنس را توصیف کند و بگوید این جنسی که من دارم دارای این خصوصیات و اوصاف است، اما اگر مشتری مشاهده نکند، بعد که معامله واقع شد و مشتری جنس را تحویل گرفت دید تمام همان اوصافی که شرط شده و بیان شده است را دارد، شافعی معتقد است که با این حال مشتری خیار دارد؛ اما امامیه و سایر مذاهب اهل سنت این را قبول ندارند، می‌گویند مشتری اگر جنس را گرفت مطابق با همان اوصافی بود که بایع بیان کرده است، دیگر خیار ندارد.

حال، اگر یک بایع شافعی جنسی را برای مشتری مالکی مذهب توصیف کند، هرچند که جنس مطابق آن اوصاف باشد، مشتری می‌تواند بایع را الزام به خیار کند و بگوید من خیار دارم و می‌خواهم معامله را بهم بزنم. پس، نکته سومی که از این روایت استفاده کردیم این است که قاعده الزام بر حسب این روایت **من دان بدین قوم لزومه احکامهم** اطلاق دارد و اهل هر مذهبی را شامل می‌شود. نکته چهارم: عرض کردیم که عده‌ای می‌گویند الزام در جایی است که يك ضرری بر ملزم علیه وارد شود، مثل همین مثال خیار که بیان کردیم، اما ما عرض کردیم که برای این معنا يك قرینه روشنی نداریم؛ در روایت علی بن ابی حمزه گفتیم اگر فقط بایع ماده الزام را قرینه قرار دهیم، اینجا الزام نیست و بلکه لازم است؛ از این جهت، به نظر ما فرقی بین لازم و الزام از نظر لغوی نیست و هر دو در این معنا مشترك هستند.

بنابراین، انصاف این است که الزام می‌تواند برای ما قرینه روشنی باشد. **نکته پنجم** : اگر روایت علی بن ابی‌حمزه مربوط به طلاق بود، این روایت «**أنه من دان بدین قوم**» اختصاص به طلاق ندارد و مربوط به همه ابواب فقه است. روایت دیگر حدیث بعد، حدیث دوم همین باب است: **وعنه** یعنی به اسناد شیخ **عن احمد بن محمد بن عیسی**، که اسناد شیخ به احمد بن محمد درست است **عن الحیثم ابی مسرور** وقتی به کتاب‌های رجالی نگاه کنید دو تعبیر راجع به حیثم وارد شده است، یکی ذکر کرده‌اند **انه قریب الامر** و دوم تعبیر کرده‌اند که **انه فاضل**، مشهور اهل درایه قائل هستند که قریب الامر درست است که عنوان تعدیل و توثیق نیست، اما **يك مدحی** است و در نتیجه، روایت حیثم روایت حسن خواهد بود. همچنین تعبیر به **انه فاضل**، در اصطلاح درایه مجرد مدح است و تعدیل و توثیق نیست. اگر راجع به **يك** راوی گفتند قریب الامر، یعنی قریب الامر به حدیث است؛ مثل اینکه در **يك** شغلی **يك** کسی که تازه وارد می‌شود اهل آن شغل می‌گویند که این شخص تازه کار است و تازه وارد این میدان شده و هنوز خیلی مهارت ندارد؛ در این صورت، **انه قریب الامر** یعنی خیلی آدم ضابطی هم در حدیث نیست و مهارت چندانی ندارد؛ و در نتیجه، اصلاً به نظر می‌رسد که این کلمه، عنوان مدح را هم ندارد.

بنابراین، این که در درایه می‌گویند از الفاظ مدح است، درست نیست؛ چه بسا ما بگوییم از الفاظ قدح است یا بالاخره **يك** مقداری عنوان ضرری دارد. به هر حال، توثیقی ندارد؛ علاوه آن که این روایت مرسل هم هست **عن بعض اصحابه قال ذکر عند الرضا(ع) بعض العلویین من كان ینتقص** در نزد امام هشتم بعضی از علوی‌ها را اسمشان را بردند، افرادی که امام(ع) آنها را تنقیص و... فرمود، **فقال أما انه مقيم على حرام** این آدم مقیم بر حرام است، یعنی فعل حرامی را ادمه می‌دهد **قلت جعلت فداك** و **كيف و هی امرأته** این زنی که دارد زن اوست و بودن این مرد با او حرام نیست **قال لانه قد طلقها** امام فرمود طلاقش داده است **قلت كيف طلقها؟** او را به مذهب شیعه که طلاق نداده و بلکه طلاق خودشان داده است **قال طلقها و ذلك دینه فحرمت علیه** امام فرمود: این روی مذهب خودش طلاق داده است و مطابق دینش این طلاق صحیح است؛ لذا، این زن بر او حرام و زندگی با او صحیح نیست. این روایت هم مثل روایت عبدالله بن طاووس بر خلاف آنچه که مرحوم آقای حکیم قائل هستند، **فحرمت علیه** ظهور در این دارد که این طلاق صحیحاً واقع شده است؛ البته بعداً می‌گوییم این حکم واقعی اولی مسلم نیست اما مثل حکم واقعی اضطراری یا ثانوی می‌ماند؛ از روایت نمی‌توانیم استفاده کنیم که این طلاق باطل است، اما شیعه می‌تواند اباحه شرعی داشته باشد و در او تصرف کند. کلمه **حرمت علیه** به خوبی ظهور در این معنا دارد.

مرحوم بلاغی که روز اول عرض کردم **يك** رساله خوبی که در قاعده الزام نوشته است، بعد از نقل این حدیث می‌گوید: **ان ذلك الطلاق یدین بصحته بحسب مذهبه**، به حسب مذهب خودش اعتقاد به صحتش دارد **فاقتضي فراق و تحریم** پس اقتضا دارد که فراق و تحریم واقع شده باشد، **لا محض الرخصة للامامی** اینطور نیست که این زن فقط برای امامی مباح باشد و او بتواند با او ازدواج بکند.

البته اینجا که مرحوم آقای حکیم رسیدند ولو در روایت علی بن ابی‌حمزه و عبدالله بن طاووس می‌فرمایند نه، این ظهور در صحت طلاق ندارند اینجا را قبول کردند، فرموده‌اند **حرمت علیه** ظهور دارد اما این روایت روایت مرسله است و اشکال سندی به این روایت دارد. اشکال دومی که باز در کلام مرحوم آقای حکیم هست، این است که فرموده کجای این روایت دارد که آن مرد زن خودش را سه طلاقه کرده است؟ کجای روایت دارد که آن مرد طلاق غیر مشروع و غیر صحیح داده است؟ شاید آن بعض العلویین طبق مذهب ما زنش را طلاق داده است و به همین دلیل امام(ع) می‌فرماید: زنش را طلاق داده و دیگر نباید با او زندگی کند، **مع ذلك مقیم على حرام**.

جواب این اشکال مرحوم آقای حکیم این است که از جواب امام(ع) به خوبی فهمیده می‌شود که اگر واقعاً طلاق مشروع بود، تعبیر به **وذلك دینه** لازم نبود؛ این تعبیر ظهور روشنی دارد بر اینکه **يك** طلاق بر خلاف طلاق مذهب ما واقع شده است. این هم حدیث دیگر تا بقیه احادیث.